



{۶۲} به راستی آن‌ها که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودی گشته‌اند و نصارا و صابین، همان‌ها که به خدا و روز واپسین ایمان آرند و عمل شایسته‌ای انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان ثابت است، نه ترسی بر آن‌ها است و نه اندوهگین می‌شوند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

{۶۳} باز به یاد آرید آن‌گاه که پیمان محکم با شما بستیم و عهد گرفتیم و کوه را بالای سر شما بالا بردیم: آنچه به شما دادیم به تمام قوه نگه دارید و متذکر شوید آنچه را در آن است، باشد که پروا پیشه گیرید.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

{۶۴} سپس، بعد از آن یکسره روی گردانید، پس اگر نبود فضل خداوند بر شما و رحمتش، به یقین از زیانکاران می‌شدید.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾

{۶۵} شما به خوبی دانستید وضع کسانی از شما را که در روز شنبه از حد تجاوز کردند، پس گفتیم به آن‌ها: بشوید بوزینگانی رانده و زبون.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾

{۶۶} پس، این (داستان) را پایبند و عبرت برای هر چه و هر که با آن روبه رو و پشت سر آن بود و پندی برای پروا پیشگان قرار دادیم.

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

شرح لغات

هادوا: (یهودی شدند). گویند از «هاد» (توبه کرد و برگشت) گرفته شده است؛ چون یهود از پرستش گوساله توبه کردند؛ یا از «هاد» به معنای مایل شد، چون از دستورات موسی سرپیچی کردند. چون کلمه «یهود» لغت عبری است، پس نمی‌توان آن را از ریشه عربی دانست، معنای آن به عبری «ستایش» و نام چهارمین



پسر یعقوب بوده است. چون مادرش هنگام ولادت او خدای راستایش کرد. نیرومندترین سبط‌های اسرائیل فرزندان یهودا بوده‌اند و بهترین سرزمین‌های فلسطین، پس از آنکه با فرماندهی یوشع فتح شد، به دست آن‌ها افتاد و شهر یهودیه مرکز دینی و حافظ ناموس و قانون موسی گردید و سلطنت سبط یهودا، پس از خرابی کشور اسرائیل، ۱۳۵ سال باقی ماند. بدین جهت بعد از مراجعت بنی اسرائیل از اسارت بابل، همه اسباط به نام «یهود» خوانده شدند. «یهود» اسم جمع و واحد آن یهودی است؛ مانند زنج و زنجی [و فارس و فارسی و روم و رومی].

نصارا: پیروان کیش عیسی علیه السلام، بعضی آن را از «نصر» (یاری) و جمع نصران گفته‌اند. وزن «فعلان» برای مبالغه می‌آید؛ مانند غضبان: (به شدت خشمگین) و عطشان (به شدت تشنه). بعضی آن را جمع «نصری» (به فتح صاد و کسر راء) دانسته‌اند چون مهاری جمع مَهْرَى. ^۱ مؤید اشتقاق «نصاری» از «نصر» نقل قرآن از اصحاب مسیح است «نحن أنصار الله» ^۲، زیرا شاگردان مسیح و مسیحیان نخستین، عیسی و آیینش را با پایداری و صبر یاری کردند. ولی ظاهر این است که نصرانی، به غیر قیاس، منسوب به شهر «ناصره» است که محل پرورش مسیح در کودکی و سکونت مادرش [حضرت مریم علیها السلام] بوده است و بدین جهت به عیسی، «ناصری» گفته می‌شود. ناصره، پس از مسیح، مقر اسقف بزرگ و زیارتگاه مسیحیان گردید.

صابئین، جمع صابی می‌شود از «صَبَأً» باشد: بیرون رفت و آیین خود را ترک کرد؛ چون صابئین آیین توحید را ترک کردند و به شرک و پرستش ستارگان گراییدند. و شاید اصلاً نام مردمی است که صاحب این کیش بوده‌اند.

گویند اینان به بعضی از پیامبران و معاد ایمان داشتند و به تأثیر روحانیان و تدبیر

۱. مَهْرَى، شتر نیک و نجیب.

۲. «ما یاوران خداییم». آل عمران (۳)، ۵۲.



ستارگان در امور جهان معتقد بوده‌اند. بیشتر این‌ها در نواحی موصل و بابل به سر می‌بردند. جمعی از فقها آن‌ها را در حکم اهل کتاب دانسته‌اند. بنابراین، «صَبَأً» فعل ماضی از صابئین گرفته شده و سپس عربی گردیده است، یعنی: «به آیین دیگر درآمد، صابئی گردید».

نظر بعضی از محققین این است که «صابئه» فرشتگان را می‌پرستیدند؛ در مقابل «حُنَفَاء» که به فطرت توحید می‌خواندند و معتقد بودند که چون خدا را چنان که هست نمی‌توان شناخت، و به ذاتش پی برد، باید با وسایط روحانی بدو تقرّب و تشبّه جست. این وسایط روحانی که از ماده و عوارض آن برترند، در هیاکل قدسیه ستارگان ظهور و کار جهان را تدبیر می‌کنند.^۱

طور: کوه یا کوه مخصوص.

سَبَت: شنبه؛ آسایش و دست کشیدن از کار.

قِرْدَة، جمع «قِرْد» به معنی بوزینه.

خاسئین، جمع «خاسی»: رانده و دور شده چنانکه از نزدیکی به مردم ممنوع گردد. عَيْنٌ خاسئة: چشم خسته و ناتوان از دیدن.

نکال، از نُكُول: ترسیدن، عقب نشینی کردن، از کار هراسیدن. نِكْل (به کسر نون): قید و پابند محکم و دهنه اسب.

استنتاج و ارتباط

از آیه قبل، این قوانین عمومی و ثابت اجتماعی استنتاج و خلاصه می‌شود: پیروی از لذات و شهوات کاذب نفسانی موجب سرپیچی از پیروی مصلحین و پیامبران می‌گردد و به هبوطگاه شهر و مجتمعی می‌کشاند که در آن وسیله اشباع



لذات و شهوات کاذب فراهم است. در این هبوطگاه، فروغ عقل و فطرت، چون از توجّه به حق برمی‌گردد، رو به خاموشی می‌رود. در اثر تنوع در غذا و افزایش بیماری‌ها و ناتوان شدن جسم و سست گشتن قوای نفسانی، خواری و مسکنت بر همه احاطه می‌کند؛ در نتیجه گسیخته شدن بندهای فضیلت و تقوا، تجاوز و تعدی به حدود و حقوق پیش می‌آید و برای تحدید آن، قوانین و مقررات تشدید می‌گردد. برای اجرای آن، سایه شومی از طبقه حکام و دستگاه‌های انتظامی بر سر همه گسترده می‌شود. در میان بندهای مقررات سخت و زیر سایه تاریک حکام، هر چه بیشتر نفوس پست و ناتوان می‌شود. در این محیط، پیامبران، مصلحین و پیروان حقیقی آن‌ها که می‌خواهند عقل‌ها را برافروزند و بندها را بگسلند و از این درماندگان دستگیری کنند، به نام مخلّ نظامات و مخالف مصالح، با قدرت حکام و دستیاری همین مردم زبون، رانده و محبوس و مقتول می‌گردند. در چنین محیطی که فطرت و فضایل نفسانی ساقط و مسخ شده، آیین‌های خدایی و دین هم که پذیرنده اش عقل فطری است، ساقط و مسخ خواهد شد؛ و در میان حدود قراردادهای امتیازات تمدن منحلّ، آیین فطری خدایی به عناوین و انتساب و امتیاز و عصیبت قومی تبدیل می‌شود. این عناوین و انتساب‌ها با اعمال بی‌روح، وسیله برتری در دنیا و رستگاری در آخرت پنداشته می‌شود؛ چنان که یهود، پس از هبوط در شهرنشینی و تشکیل اجتماع و تأسیس هیاکل عبادت و اجرای تشریفات و پیدا شدن طبقه ممتاز و تاجر دین (کهنه و خاخام‌ها)،^۱ خود را، با عنوان و نسبت و انجام رسوم و عادات، برتر از همه [مردم عالم] و دنیا و آخرت را ویژه خود پنداشتند. پیروان همه پیامبران بحق نیز کم و بیش دچار این غرور و هبوط دینی می‌گردند.

این آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ...» آیین خدا و راه رستگاری را برای همه خلق

۱. جمع کاهن و خاخام، لقب روحانی بزرگ دین یهود است.



خدا، در هر زمان و مکان، از افقِ عالی تر از کوتاه نظری‌ها، اعلام می‌دارد. همان آیینی که مانند رحمت پروردگار، وسیع و شامل همه است و حدود و دیوارهای عصبیت‌ها و امتیازاتی را که نظر لطف خداوند و دعوت پیامبران را محدود ساخته فرو می‌ریزد. این آیه با صراحتی غیر قابل تأویل و تقیید، شرط رستگاری را ایمان به خدا و آخرت و عمل صالح معرفی کرده است. و چون در مقام بیان قاعده کلی و در برابر اندیشه‌های غرور انگیز یهود است، اگر قید و شرط دیگری لازم بود، باید با صراحت بیان کند.

معلوم است که مقصود از «الَّذِينَ آمَنُوا» مانند «الَّذِينَ هَادُوا...» کسانی اند که وارد حوزه اسلامی شده و ایمان ظاهری و نسبی آورده و خود را به اسلام وابسته‌اند. و مقصود از «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ» ایمان حقیقی است که از قلب و باطن بجوشد و بر نفس پرتو افکند و عقل فطری آن را تصدیق کند و از تاریکی‌های شرک برهاند مانند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ...﴾^۱ ایمانی که در برابر عظمت خداوند و نگرانی از آخرت، نفس را خاضع کند و منشأ عمل صالح شود. این ایمان عقلی و وجدانی از نسبت به آیین‌ها، رسوم، عادات، بافته‌ها، غرورها و آرزوهای خیالبافانی که در بافته‌های خود و مانده‌اند، جداست. این‌ها قانون وسیع عالم را از دریچه تارهای بافته خود می‌نگرند؛ با آنکه ایمان به حق از هر بند و تار وهمی آزاد می‌کند و عقل را به سوی افق اعلی بالا می‌برد: ﴿لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ﴾^۲ (حق و وابسته به آرزوها و بافته‌های اهل کتاب نیست، هر کس بد کند جزای آن بیند). قرآن، سنت و قانون عمومی رستگاری و جزا را پیوسته یادآوری کرده

۱. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خدا ایمان بیاورید...»، النساء (۴)، ۱۳۶.

۲. «نه به سبب آرزوهای شماست و نه به سبب آرزوهای اهل کتاب است. هر کس که کار بدی را انجام دهد، به وسیله آن جزا داده می‌شود». النساء (۴)، ۱۲۳.



است تا پیروان آن دچار غرورها و آرزوها و بافته‌های گذشتگان از ملل و ادیان نشوند!

این چهار آیین اسلام، یهود، نصرانی و صابئی که در آیه ذکر شده، نمونه کامل مذاهب حقّه یا معروف است که در شرق میانه و مهد پرورش پیامبران ظاهر گشته است. در محیط دعوت و پرورش این‌هاست که بیشتر نفوس مستعده می‌توانند به یگانگی مبدأ و عالم آخرت ایمان آرند و عمل صالح را به خوبی تشخیص دهند؛ و گرنه مقصود آیه، کلی و عمومی است و مخصوص به پیروان این ادیان نیست. از سیاق و نظر آیه، زمینه بودن این ادیان فهمیده می‌شود: ابتدا این چهار دین را ذکر کرده و «من آمن...» را مطلق و بدون قید به «منهم» یا «مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» آورده است. در محیط همین ادیان است که وابستگی، عادات و رسوم و تشریفات و غرور، اصل ایمان درونی به خداوند و آخرت و عمل صالح را ساقط و ضایع می‌کند؛ چنان که منتسبین به ظاهر و عنوان هر آیینی، تنها خود را رستگار و دیگران را محکوم به عذاب می‌شمارند. نمونه کامل این گونه غرور، یهودیان مورد خطاب آیات اند. پس مفهوم مخالف آیه این است: کسانی که به خدا و آخرت ایمان واقعی نیاورند و عمل شایسته انجام ندهند، نه پاداشی نزد خداوند دارند و نه آسایش و اطمینانی برای آنان است، و تنها انتساب به دین و پیامبران، مقام و عمل کسی را پیش خداوند بالا نمی‌برد و نگرانی‌ها را نمی‌زداید.

پیامبران پیشروان به سوی ایمان و عمل صالح‌اند و دیگران را به همین اصول دعوت می‌کنند و به دنبال خود به آن سوی می‌کشانند، نه به سوی خود. کسانی از آنان که از حق پیروی کنند و به مقام ایمان و عمل صالح برسند، به یقین از رستگاراند. مردمی که دعوت پیامبران را بشنوند و قدرت تحقیق داشته باشند و

کوتاهی کنند، چون از دواعی نفسانی و تقالید نرسته‌اند، رستگار نخواهند شد.^۱ و کسانی که دعوت پیامبران را [نشنیده‌اند] و یا شنیده و قدرت تحقیق ندارند، قاصر و معذورند. اگر این‌ها به هدایت عقل فطری ایمان آورند و راه صلاح در پیش بگیرند، مأجورند. این هدایت در غیر محیط دعوت و تربیت دین، گرچه محال نیست ولی نادر است، چنان‌که گل‌ها و میوه‌های شاداب و پیوندی عموماً در زمینه آماده و زیر نظر باغبان دانای به شرایط تربیت، پرورش می‌یابد؛ و اگر بوته گل و درخت میوه‌ای اتفاقاً و خودرو در بیابان سربرآورد، باغبان آن را نادیده نمی‌گیرد و پایمالش نمی‌کند، بلکه در میان باغ و گلزارش می‌گذارد. پس، از جهت ایمان و اصول، مانند احکام و فروع، مکلفین به «صائب»، «قاصر» و «مقصر» تقسیم می‌شوند و هر کدام حکمی دارند.

«من آمن بالله و الیوم الآخر». ایمان به خدا - چنان‌که در آیه دوم [سوره بقره] بیان شد - روی گرداندن از جواذب دنیا و ماسوا و متغیرات و پیوستن به حقیقت ثابت ابدی و داخل شدن در محیط امن الهی، و ایمان به آخرت باز شدن جلوی چشمانداز عقل است. شرایط و احکام به مقتضای تکامل عقلی بشر، موجد شرایط و محیطی برای تحول نفس و باز شدن چشم انداز عقل می‌باشند؛ یا مانند کشتی‌های مختلفی هستند که آدمی را به ساحل امن رسانند و از میان امواج خوف و حزن برهانند. هر چه استحکام و دقت در صنع موج شکن شریعت بیشتر باشد، برای وصول، اطمینان بخش‌تر است. در این میان، اگر شناگری با تخته‌پاره‌ای یا قدرت شخصی توانست خود را به ساحل امن رساند، به رستگاران پیوسته و از خوف و

۱. کسانی که انگیزه‌هایی از قدرت‌طلبی و دنیاپرستی و فرهنگ‌های ریشه‌دار در سنت‌های جاهلی دارند و به آن‌ها چسبیده و وابسته‌اند، با وجود دیدن حقیقت و شناخت آن، حاضر نمی‌شوند آن را بپذیرند و همچنان بر انگیزه‌های نفسانی خویش پافشاری می‌کنند.



هراس رسته است.

«وَعَمَلٌ صَالِحًا». نکره آمدن مفعول (صالحاً) اجمال و عموم را می‌رساند: هر عمل صالح بیش یا کم، خرد یا بزرگ، که ریشه‌اش بر منبع ایمان باشد: «فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ». از لام ملکیت و اختصاص و اضافه «اجر» به ضمیر جمع، چنین برمی‌آید که برای هر کس، به اندازه ایمان و عمل صالح، پاداش مخصوصی است، آن هم در پیشگاه خاص ربوبی «عند ربهم» که اضافه به همه شده است و هیچ چیز نزد او کم نشود و کم و کاست نگردد.

«وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». این آیات که سیر هبوط اجتماعی و راه صعود را در داستان بنی اسرائیل بیان فرموده، با آیات هبوط آدم و طریق صعود او مطابق و هماهنگ است. در آن آیات، نوید رستگاری به شرط پیروی از هدایت آمده، در این آیات به شرط ایمان، و هر دو هبوط، به نسیم اطمینان بخش رهایی از خوف و حزن پایان یافته است.

«وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ». جمله «و رفعا» ظاهراً عطف تفسیری برای «اذ اخذنا» است: عهد و پیمان محکم را به صورت برداشتن کوه بالای سر آنها نمایانندیم. و اگر عطف تفسیری نباشد، «رفع» برای تحکیم پیمان جداگانه‌ای است که از آنها گرفته شده است. جمله «خذوا ما آتيناكم»، بدون او و فاء رابطه و کلمه «قلنا»، تفسیر «اذ اخذنا» و «رفعا» است: رفع طور به آنها اعلام می‌کرد که آنچه از احکام و دستورات به شما داده ایم با تمام نیرو و قوه کامل نگه دارید. از حضرت صادق علیه السلام، «بقوة القلوب و الابدان» تفسیر شده است.^۱

۱. «عن اسحاق بن عمار، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل: «خذوا ما آتيناكم بقوة» أقوة في الابدان أم قوة في القلوب؟ قال: فيهما جميعاً، العياشي، التفسير، همان، ص ۴۵، ح ۵۲ و همچنین ن. ک: البحرانی، البرهان، فی تفسیر القرآن، همان، ص ۱۰۵، ح ۲.



احکام و دستورات دینی، وسیله برای نگهداری ایمان قلبی و تقویت آن است؛ گاه سرگرمی به انجام دستورات به صورت عادات درمی آید و خود پرده غروری می شود که عقل و فطریات را می پوشاند و مقدمه و وسیله، مقصود بالذات می گردد. آیه سابق مقصود و هدف را چون قاعده و میزانی نشان داد. گاه سست گرفتن شرایع و احکام از نیل به مقصود باز می دارد؛ مانند سرنشینان کشتی نجات که اگر نهایت سفر را فراموش کردند و سرگرم و دلبسته کشتی شدند، غفلت و امواج و حرکات مختلف دریا منحرفشان می کند؛ و اگر به استحکام کشتی و بستن منافذ آن نپرداختند، باز به ساحل و مقصد نمی رسند.

حافظ احکام و دستورات الهی و ضامن اجرای آن، بیش از هر چیز، ایمان به احکام و آورنده آن و احساس به مسئولیت باطنی نسبت به آن؛ آن گاه اندیشه و نگرانی از عواقب ترک قوانین است. آنچه قرآن و تورات از حالات و نفسیات یهود نقل می کنند، شاهد بر این است که ایمان محکم به دستورات و رسالت پیامبرشان نداشتند و احساس به مسئولیت در آن ها بیدار نبوده است؛ نه عقل عاقبت اندیش داشتند و نه وجدان بیدار و نه گوش شنوا، در چنین مغزهای جامد و اندیشه های کوتاه، پند و عاقبت اندیشی نیز اثر ثابت و همیشگی ندارد. این گونه مردم را تنها از راه حس ظاهر و نشان دادن عواقب سرپیچی از دستورات می توان برای چندی، تسلیم و خاضع کرد. باید چنان هراسی در دلشان انداخت و منظره هول انگیزی در برابر چشمشان نمایاند که همیشه در خاطرشان بماند. چنانکه علمای اجتماع و تربیت معتقدند که عواقب گناه ها و لغزش ها را برای عامه کوتاه اندیش از مردم باید در صورت های محسوس و منظور نشان داد.

نمایاندن کوه لرزان و آتشفشان، بالای سر یهود گویا نمایش خوفناک عاقبت سست گرفتن و ترک قانون بوده است، تا با جای گرفتن این منظره مهیب در خاطره



آن‌ها همه نیروی خود را برای حفظ و اجرای دستورات به کار اندازند: «خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ». نکره بودن «قوه» مُشعر بر این است که همه نیروی خود را باید به کار برید تا دستورات الهی را در برابر طغیان شهوات و طمع و تهدید، نگه دارید و از آن دفاع کنید و آن را جزء به جزء بخوانید و متذکر شوید و انجام دهید: «واذکروا ما فیه».

نفوس فرد و روابط جمع را قانون الهی می‌تواند در حدود خود نگه دارد: «لعلکم تتقون».

نظام شریعت، صورتی از نظام خلقت است و هر دو از یک مبدأ ناشی شده است. قدرت استوار دارنده کوه بر زمین و پیوست زمین به جهان بزرگ، همان است که قوانین را فرستاده و نگهداری و اجرای آن را به اختیار بشرِ مختار واگذار کرده است. اگر سستی و خللی در نظام خلقت یا شریعت پیش آید، نه کوه بر زمین و سنگ بالای سنگ قرار می‌گیرد، نه نظام اجتماعی برپا می‌ماند.

ظاهر آیه همین است که کوه یا قطعه‌ای از آن با همان جسم مادی بالای سر یهود بلند شد. بعضی از بزرگان و محققین احتمال داده‌اند که صورت غیرمادی کوه که قیام به علت فاعلی دارد، از طریق حس باطنی، بالای سرشان متمثل گردید. دیگری گوید که موسی، برای خاضع ساختنشان، آن‌ها را به پای کوه آتشفشان برد و کسی که پای کوه یا دیواری باشد گویند کوه بالای سرش است. برای این توجیه، آیه ﴿وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ﴾^۱ سوره «اعراف» را گواه آورده‌اند، چون معنای «نتق» به حرکت و جنبش درآوردن است. زیرا اگر مقصود کندن و از جای برداشتن باشد، باید «قَلَعْنَا» گفته شود. به هر صورت که بوده، مقصود ارباب یهود بود نه اکراه، چنان که بعضی گفته‌اند؛ زیرا در شریعت اکراه نیست.

۱. «و آنچه که کوه را برکنندیم و بالای سرشان بردیم». الاعراف (۷)، ۱۷۱.



«ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ...». با آن پیمان محکم و مشهود و هراس انگیز باز از محکم گرفتن و انجام دادن دستورات روی گرداندند. و باز، فضل و رحمت خداوند شامل آنان شد و آنان را دچار عذاب سخت نکرد و پیامبران و مربیانی فرستاد تا شاید به حسب سنت الهی، نفوسشان آماده و از روی ایمان و هشیاری احکام را بفهمند و اجرا کنند.

«وَلَقَدْ عَلَّمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدُوا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ». این آیه از واقعه شگفت انگیزی، که تاریخ بنی اسرائیل آن را پنهان داشته است، پرده برمی دارد، آن هم با جمله مؤکد به «وَلَقَدْ» و «عَلَّمْتُمْ»، زیرا «لام» برای تأکید و سوگند و «قد» برای تحقق است. «علم» به اوضاع و احوال نسبت داده می شود، نه به شخص، گویند «عَرَفْتُمْ» یعنی او را شناخت. و «عَلِمَ حَالَهُ وَ أَوْصَافَهُ» یعنی حال و اوصاف او را دانست. اینجا تعبیر به «علمتم» که معلوم آن اشخاص اند، به جای «عَرَفْتُمْ»، اشاره به شناسایی این گروه با اوضاع و احوالشان است.

در تورات که سراسر در مناقب بنی اسرائیل آمده، از این واقعه، مانند بسیاری از وقایعی که قرآن آن‌ها را یادآوری کرده، ذکری نشده است. آنچه از وقایع که در قرآن و تورات هر دو آمده، تعبیرات قرآن و بیان چگونگی آن‌ها با گفته‌های تورات، تفاوت بسیاری دارد. این خود گواه روشنی است که قرآن از منبع دیگری است. جالب توجه این است که با آن مراقبت و توجه علمای یهود و عامه آن‌ها از نزدیک به آیات قرآن، به خصوص آنچه درباره آنان نازل می شد، شنیده نشده است که این مطالب و داستان‌های قرآنی را تکذیب کنند، و روایاتی که به عنوان شرح و تفسیر قرآن درباره داستان‌های یهود آمده، در تفسیر این گونه آیات کمتر آمده است. و اگر چیزی هست سر بسته و مجمل است! این خود گواه دسیسه بودن بیشتر این گونه روایات از طرف یهود است.



اکنون به مطلب خصوصی و عمومی آیه توجه کنیم: تعطیل شنبه از نظر تورات واجب، بلکه از شعارها و نوامیس قوم یهود است و از دیگر فرایض آن‌ها مهم‌تر آمده است. گویند: خداوند روز شنبه به ساختمان جهان پایان بخشید و به استراحت پرداخت و بنی اسرائیل در چنین روزی از مصر بیرون آمد و از مصریان رهایی یافتند. در چنین روزی یهود باید از هر کاری دست بکشند و به اقامه شعائر خود بپردازند. گروهی از آن‌ها، که از ساکنین سواحل و کارشان صید ماهی بود، برای سرپیچی از انجام این فریضه، حيله‌ای پیش گرفتند و حرمت این ناموس را نگه نداشتند. این‌ها چون دیدند روز شنبه ساحل‌ها خلوت و دام‌ها برچیده می‌شود و ماهی‌ها بیشتر روی می‌آورند، از روز پیش حوضچه‌هایی می‌ساختند و دام‌هایی می‌انداختند و چون ماهی‌ها روز شنبه در آن‌ها می‌افتادند، راه بیرون رفتنشان را می‌بستند و روز بعد صیدشان می‌کردند.^۱ چنان‌که سستی در نگهداری و اجرای احکام، آیین را از میان می‌برد - که آیه سابق عاقبت آن را نمایاند - حيله کردن در دستورات هم به نام دین، آن را دگرگون و مسخ می‌سازد.

«فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ». «فاء» تفریعی و امر «کونوا»، مشعر بر سرعت انجام فعل و تأثیر آن گناه در بروز این امر است. این امر ظاهر در تکوین است: آن تجاوز به حریم شعائر دین، آن‌ها را آماده کرد تا به امر تکوینی به صورت بوزینگانی درآیند.

تکرار هر عملی پیوسته در تکوین نفسیات تأثیر می‌کند تا به صورت ملکات و خوی‌های راسخ متناسب با عمل درمی‌آید. توجه عامل، به مخالفت عمل با عقیده

۱. در این باره ن. ک به: البحرانی، البرهان فی التفسیر القرآن، همان، ص ۱۰۶-۱۰۷، ح ۹؛ الطیرسی، مجمع البیان، همان، ص ۲۶۴؛ البیضاوی، التفسیر، همان، ص ۱۰۹؛ الآلوسی، روح البیان فی التفسیر القرآن العظیم، مصر، دار الطباعة المنيرية، ج ۱، صص ۲۵۶-۲۵۷.



اصلی، موجب یک نوع تضاد نفسانی و دگرگونی و مسخ فطریات او می‌شود و آن خوی‌ها هر چه بیشتر راسخ می‌گردد. هر یک از خوی‌ها و ملکات چون بر نفسیات غالب گردید، آثار آن در چهره نیز ظهور می‌کند؛ چنان که غلبه خشم یا شهوت یا دیگر خویها بر نفس انسان، به زودی در چهره‌اش نمایان می‌شود و او را مانند حیوانی می‌نماید که مظهر همان خوی است. چنان که خوی‌های ثابت شده در اندام صورت، در چشم و ابرو، دهان و دندان و خطوط روی و چگونگی موی، همواره ظهور دارد. تا آنجا که با توجه و مقایسه کامل در قیافه‌هایی، غرایز غالب شده از ترکیب یک نوع یا چند نوع حیوان به چشم صاحبان نظر درمی‌آید. و می‌توان گفت که سازنده صورت ظاهر، به اراده باری، همان سیرت باطنی و ملکات و غرایز ثابت است، زیرا واحد نخستین حیات (یا اسپرم) همه یا بیشتر حیوانات در آغاز با هم امتیاز ظاهری ندارند و تنها امتیاز آن‌ها آثار وراثت غرایز حیوانی یا ملکات انسانی است. از این رو هر چه ترکیبات حیاتی پیش می‌رود غرایز آشکارتر می‌شود و صورت‌های ظاهر بیشتر ممتاز می‌گردد تا به صورت ترکیب خاص جسمی و آلات و ابزار و جوارح گوناگون، مانند دندان، چنگال درندگان و نوک و بال پرندگان، بروز می‌نماید.

«طالقاتی و زمانه ما»

حس تقلید در راقی‌ترین حیوانات مانند میمون و اطفال آدم، آغاز تحوّل و آزادی از غرایز محدود و ظهور نوعی اندیشه است. پس از آن، ترکیب سابق و مخصوص نفسانی فرو می‌ریزد و ظهور عقل و تدبیر [در انسان] منشأ و نتایج اعمال را مشخص می‌کند، تا با اندیشه آزاد راه خود را پیش گیرد. اینجاست که باید تربیت و تعلیم صحیح و ایمان، طفل مستعد انسان را رهبری کند که در حدّ تقلید کورکورانه و نایجا نماند. اگر در مرحله تقلید بماند و این خوی در او راسخ گردد، [از پیمودن راه کمال] متوقف می‌شود و از هر خیر و کمالی به دور و رانده شده وسیله بازی



می‌گردد: «قرده خاسئین».

با توجه به این راز حیات، باید اعتراف کرد که غلبه ملکات پست، منشأ توقف و مسخ نفسانی می‌شود و متوقف را برای مسخ ظاهری آماده می‌کند؛ سپس با تصرف مبادی فعّاله عالم که به اذن پروردگار پیوسته مواد مستعد را صورت متناسب می‌بخشند، باطن بر ظاهر غالب می‌شود؛ چنان که به تدریج در همه حیوانات مشهود است.

اگر در این جهان خدای رحمان ستّاری کرد، به حسب موازین نفسانی و اشارات قرآنی و صریح روایات صحیح، در عالم دیگر، ملکات، صورت‌های ظاهر را تغییر می‌دهند:

ای دریده آستین یوسفان گرگ برخیزی از این خواب گران^۱

بعضی مانند مجاهد،^۲ گویند: باطن آن‌ها، مسخ گردید. این نظر مخالف ظاهر آیه، برای آن است که تاریخ یهود این واقعه را تأیید نکرده است،^۳ ولی ظاهر آیه ۶۰ سوره «مائده» مؤید همین مسخ باطنی است: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثْوِيَّةً

۱. مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، «اطوار و منازل خلقت آدمی از ابتدا»، بیت ۲۶. «ما»

۲. «مجاهد [یکی از راویان حدیث در تفسیر از ابن عباس] می‌گوید: آن‌ها در ظاهر تبدیل به میمون نشدند و این آیه آن‌ها را تشبیه کرده است به میمون چنان که در آیه‌ای می‌فرماید: «کمثل الحمار یحمل اسفارا»، چون خراخی که کتاب حمل می‌کنند. هم‌چنین از وی نقل شده که می‌گوید: قلب آن‌ها مسخ شد، پس قلوب آن‌ها مانند قلوب میمون‌ها نه موعظه قبول می‌کرد و نه از نواهی خدا دوری می‌کردند. ولی این نظریه مخالف آن چیزی است که اکثر مفسران به آن اعتقاد دارند»، الطبرسی، مجمع البیان، همان، ص ۲۶۴.

۳. در کتاب مقدّس، عهد عتیق، از ماجرای میمون شدن ذکری نشده و تنها آمده است: «روز سبّت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی. شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور. اما روز هفتمین، سبّت یهوه خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه‌ات و مهمان تو که درون دروازه‌های تو باشد، زیرا که در شش روز خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آن‌هاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده آن را تقدیس نمود»، سفر خروج ۲۰ و همچنین ۲۳ ذیل «حکم سبّت».



عندالله مَن لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطَّاغُوتَ
 اولئك شرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلَّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿١﴾. (شرح آن در جای خود خواهد آمد).
 بعضی این امر را تعبیری برای سرزنش و اهانت احتمال داده‌اند؛ چنان که گویی:
 اکنون که دلقکی پیشه خود ساخته‌ای، پس یکباره میمون شو!

این هر دو احتمال با آخر آیه سازگار نیست، زیرا مسخ باطنی یا سرزنش، موجب
 عبرت و پابندی دیگران نمی‌شود. مگر آنکه نظر به صفت «خاسئین» باشد: این
 بوزینه صفتان از آن جهت که رانده و مطرود خلق یا دیگران [از] بنی اسرائیل
 گشتند، عبرتی شدند برای مردمی که در آن زمان بودند و کسانی که پس از آنها
 آمدند.

آن مردمی که تربیت و شعائر دینی، آنها را بالا آورد و پیش برد، چون به این
 مرحله از تکامل رسیدند، تربیت‌های غیردینی و شعائر قومی و ملی نمی‌تواند
 برایشان دارد، این‌ها چون شعائر و نوامیس دین را رها کنند، وحدت و قدرت و
 معنویات خود را یکسره می‌بازند و چون بوزینگان ملعبه و تقلیدچی دیگران
 می‌گردند. و دیگر در سرنوشت خود تأثیری ندارند و از صحنه زندگی رانده
 می‌شوند: «کونوا قردة خاسئین».

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. «بگو: آیا شما را به پاداشی بدتر از این نزد خدا خیر بدهم؟ آن کس که خدا او را لعنت کرده و بر او خشم گرفته
 و برخی از آنان را بوزینگان و خوکان گردانیده و کسی که طاغوت را پرستیده است، آنان در جایگاهی بدترند
 و از میانه راه گمراه‌تر».